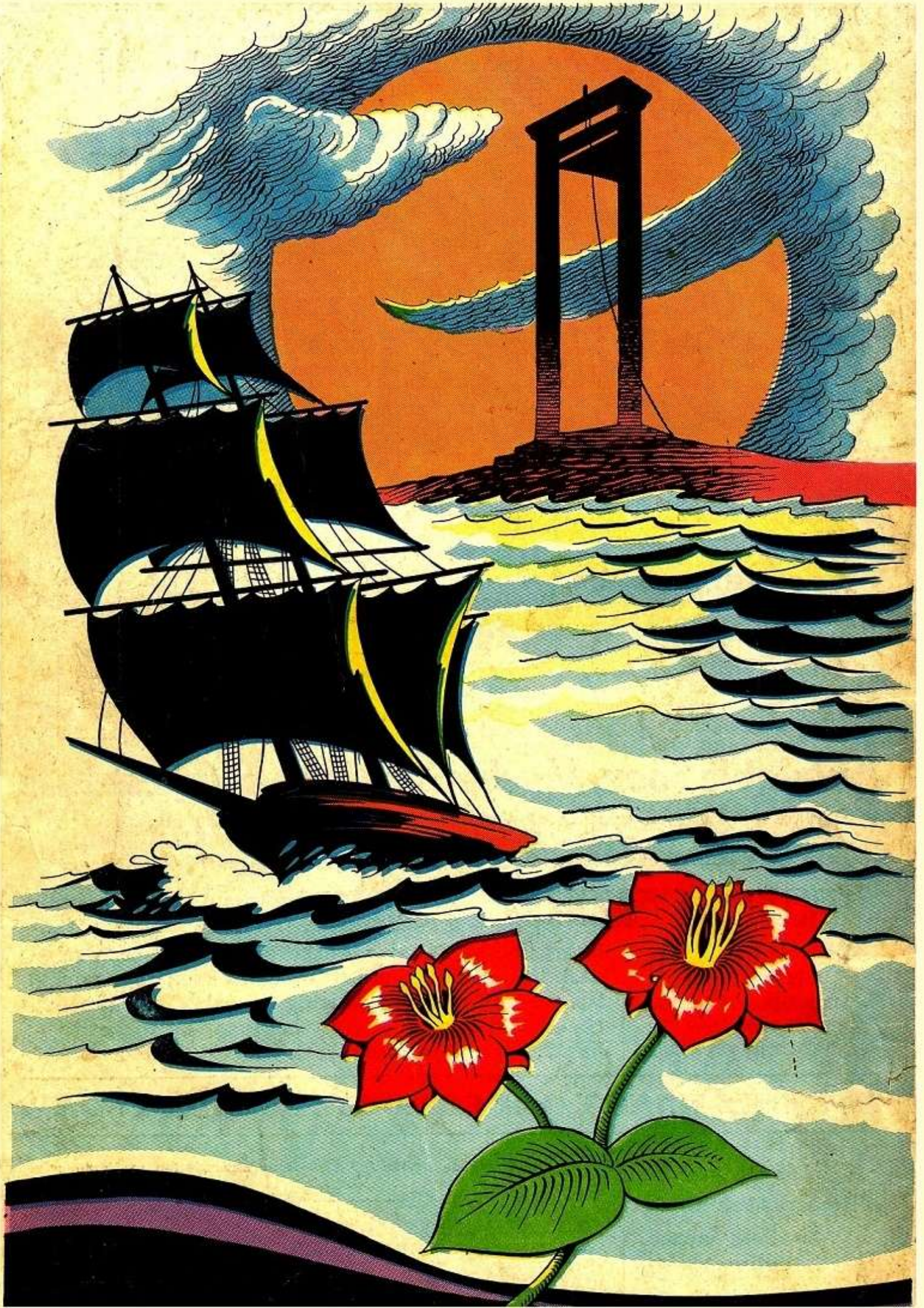


اموشکا اور تسی

رازیانہ سرخ

ترجمہ: محمد صادق جابری فرد



راز یانه سرخ

اموشکا اورتسی

ترجمه: محمد صادق جابری فرد

«راز یانه سرخ»، رهبر گروهی جسور
متشکل از مردان جوان انگلیسی بود
که خود را وقف نجات جان نجبای
فرانسه از انقلابیون کرده بودند.
راز یانه سرخ استاد تغییر چهره بود و
حکومت فرانسه با جدیت به دنبال او
می گشت.

اقتباس داستان: دیک دیویس

تصویرگر: جیم لیوری

پاریس

سپتامبر ۱۷۹۲

بیشتر اوقات روز تیغه گیوتین مشغول
کار خوفناکش بود؛ یعنی قطع کردن
سر مردان و زنانی که بر علیه انقلاب
فرانسه بودند.



هی پیرزن! چی توی
ارابهت داری؟

ها! من با مردی که
عاشق «مادام گیوتین»
هست دوست شدم. اون
این موها رو برای من
بریده. موی کساییه که
سرشون رو با گیوتین
قطع کردن.

هر روز غروب پیش از بسته شدن دروازه‌های
پاریس، ارابه‌های حمل اجناس به ترتیب از
نگهبانی‌ها عبور می‌کردند و بیرون می‌رفتند.
در همین اوقات یکی از اشراف هم در ظاهری
احمقانه سعی داشت از افتادن به چنگ کمیته
امنیت ملی طفره برود، اما همیشه در ایست
بازرسی گیر می‌کرد.
سرگروهیان پرمدها، «بیبوت»، در دروازه غربی
جدیت زیادی برای شناختن نجبایی داشت
که با چهره مبدل حرکت می‌کردند.

جلاد بهم قول داده فردا گیسوان
زیباتری بهم بده، اما نمی‌دوتم آیا
می‌تونم فردا به گیوتین سر بزنم یا نه.

نوهام آبله داره،
بعضیا می‌گن بیماریش
واگیر داره! اگه اینطور
باشه شاید فردا اجازه پیدا
نکنم پیام پاریس.

آه، مامان بزرگ،
چی می‌شه اگه تو
اینطرفا نیایی؟

لعنت به تو شهروند بیبوت، که
اینقدر ترسوئی، هاه! چه مردی
هستی که از یه بیماری می‌ترسی.

لعنت به تو!

بیبوت شجاع!
ها ها!

برو بیرون یا اون
بچه‌هات که بیماری مُسری
دارن!

ای وای!
مرض واگیر!





رانددهش یه پیرزن عجوزه بود...
روی بارش رو پوشونده بود...

چه ارایه‌ای؟



وقتی آن پیرزن فرتوت و زشت به‌مراه
ارایه‌اش ناپدید شدند، فرمانده نگهبانان
یه سرعت نفس زنان از راه رسید.

یه ارایه،
بیپوت،
یه ارایه!



نیاید می‌داشتی اونها برن؟

ای وای!



ارایه‌های زیادی رد شدن... اونی
که یه پیرزن رانددهش بود و
می‌گفت نوهش مریضه؟

بله!



پناه بر خدا! رانددهش تغییر چهره داده
بود! اون رازیاته سرخه!



«کنتس دتورنی» و دو تا بچه‌ش توی
اون ارایه مخفی شده بودن، تموم
اون خانقاه یعنی اشرافی!

راندده ارایه
کی بود؟

چند شب بعد در یک مسافرخانه متروک در «دوور» انگلستان، نزدیک کانال آبی میان فرانسه و انگلیس.



همچنین در گوشه اتاق ناهارخوری دو غریبه با ظاهری مشکوک نشسته‌اند و دومینو بازی می‌کنند.



به انگلستان کهن خوش اومدید!

آه! آقایان! خدا را شکر برای رازیانه سرخ!



در اتاق ناهارخوری استراحتگاه ماهیگیر. کنشس دتورنی و دو بچه‌اش، که رازیانه سرخ تازه آنها را از گیوتین نجات داده بود، با سه مرد انگلیسی جوان شام می‌خورند. آقایان «سیر پرسی بلکنی»، «لرد تونی» و «سیر اندرو».

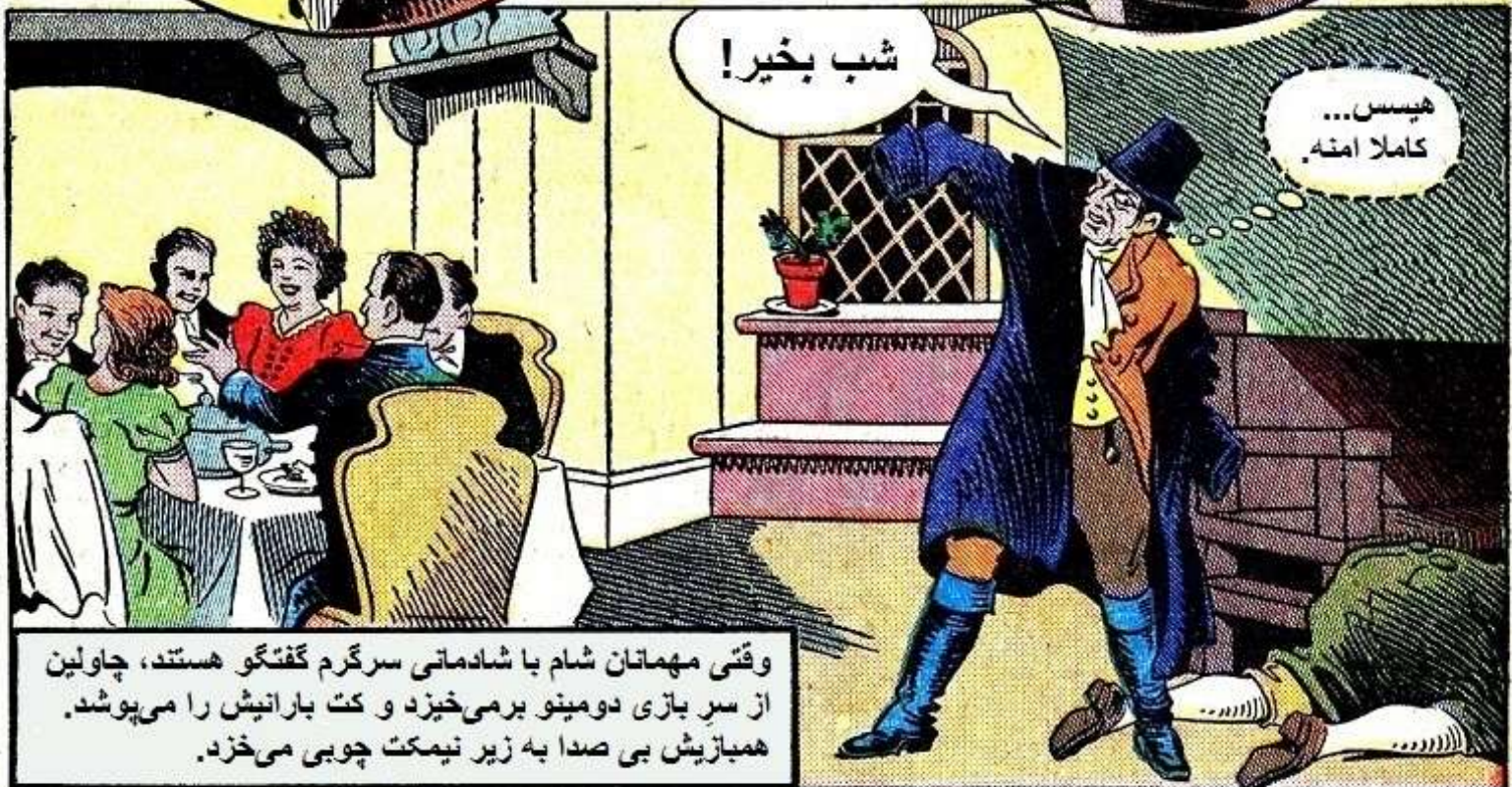
من باید رازیانه سرخ رو در خاک فرانسه به دام بیاندازم.



بازیکن دومینویی که چشمان فرو رفته دارد «چاولین» مامور فرانسوی است که ماموریتش در انگلستان کشف هویت رازیانه سرخ می‌باشد.

شب بخیر!

هییس... کاملاً امنه.



وقتی مهمانان شام با شادمانی سرگرم گفتگو هستند، چاولین از سر بازی دومینو برمی‌خیزد و کت بارانش را می‌پوشد. همبازیش بی صدا به زیر نیمکت چوبی می‌خزد.

پس از شام، لرد تونی و سیر اندرو کنار آتش می‌نشینند. سیر پرسی با کنس و خانواده‌اش به سوی لندن حرکت کرده‌اند.

شب بخیر آقایان.

شب بخیر صاحبخانه.



تونی، عملیات نجات هر روز باور نکردنی‌تر می‌شه. تصورش رو بکن، رازیانه سرخ، کنس و بچه‌هاش رو از فرانسه تا اینجا با ظاهر به پیرزن فروشنده همراهی کرده.

اون مرد در تغییر چهره حیرت آورده.



آرماتد سن-ژوست؟ اون برادر فرانسوی «مارگارت بلکنی» هستش، زن سیر پرسی بلکنی.

بله. و هر دو تا شون خیلی همدیگه رو دوست دارن.



اون می‌خواد که تا ساعت دیگه تو رو در فرانسه ملاقات کنه. این بار برای نجات «گنت دتورنی» و «آرماتد سن-ژوست»



پیام رازیانه اینجاست. با دقت بخون و به ذهن بسپار. بعد از بین بیرش.

بیارش نزدیکتر به نور آتش.

مردی از زیر نیمکت چوبی با حرکتی مارگونه بیرون می‌آید. او به سمت دو مرد جوان نزدیک و نزدیکتر می‌شود.



لرد تونی به سوی دیگر اتاق می‌دود و به سرعت در را می‌کشد. که یک مشت محکم توی صورتش می‌خورد.



لرد تونی و سر اندرو مقابل نور کم آتش خم شده‌اند تا متوجه پیام یادداشت رازیانه بشوند، که یک صدای خفیف آنها را از جا می‌پراند.



همزمان مردی که مخفی شده بود، درحالی‌که سر اندرو انتظارش را ندارد به سوی او می‌پرد.



همه چیز رو براهه، آقا.

دست و پا و دهان تونی و اندرو را بسته‌اند.



چاولین نقابش را کنار زد، وقتی به برگه‌های سرقت شده خیره شده بود، صورت رویاه ماتندش در نور سرخ آتش می‌درخشید.



آرماتد سن-ژوست، برادر محبوب مارگارت بلکنی، نقشه دارد تا از فرانسه فرار کند.



یادداشتی که از سِر اندرو گرفته شده بود، در رابطه با آرماتد سن-ژوست، چشمان چاولین را پر از نفرت کرد.

هومم... آرماتد سن-ژوست، خائن به فرانسه، آره؟! باید برای گفتگو با خواهرش مارگارت به لندن برم. من اون زن رو قیل از جنگ در فرانسه می‌شناختم. حالا مارگارت بلکنی زیبا، تو بهم کمک خواهی کرد تا رازیانه سرخ رو پیدا کنم.



سِر پرسی، مرد انگلیسی خوش قیافه‌ای است، اما گاهی حرکات جلف و خنده‌های احمقانه می‌کند. کارهای احمقانه‌اش باعث شده عشق مارگارت به او کم و ضعیف شود.



مارگارت بلکنی زیبا، زن فرانسوی باهوش سِر پرسی بلکنی است، یکی از ثروتمندترین مردان انگلستان.



انگلستان

چاولین، به عنوان یک مامور رسمی فرانسه، آزادی کامل برای مسافرت در انگلستان داشت.

لندن

دوور



باتو بلکنی از همیشه زیباتر شده. نمی‌دونم چطور راضی شده با اون احمق سِر پرسی ازدواج کنه؟

مارگارت را به عنوان باهوش‌ترین زن اروپا می‌شناختند، و مثل یک ملکه، محبوب جامعه انگلستان بود.

در اپرا... چاونین منتظر
فرصتی است تا با مارگارت
صحبت کند.

آه! الان تو جایگاه
مخصوص تنهاست.

به حرفی با خاتم
شهروند دارم.
چاونین! من رو
ترسوندی.
حضورت اینجا
خیلی بی موقع
است.



لندن

شب اجرای اپرا و
باله‌ی «لرد گرینویل».



باتو بلکنی همیشه سرش
شلوغه. اینقدر دور و بر شما
آدم هست که به دوست
قدیمی فرصت کمی برای
صحبت پیدا می‌کنه.

باشه آقا! من بعد از اپرا
میرم به باله لرد گرینویل...
اگه تو هم بیایی اونجا،
می‌تونم پنج دقیقه وقت
بهت بدهم.

سه دقیقه همینجا فرصت باشه کافیه...
خاتم شهروند فکر می‌کنم که اینقدر
باهوش باشی که بهم گوش بدی.



من یادداشت‌های خاصی رو در اختیار دارم. که
نقشه فرار دشمنان فرانسه رو افشا می‌کنه. این
کارها رو همون سردسته‌ی فضول‌ها سازماندهی
می‌کنه، یعنی رازیانه سرخ.

ها! نقشه‌های تو یا
اون رازیانه سرخ به
من چه ربطی داره!



عجب! اینم یکی از دسیسه‌های
خیالی خودته. بهتره برگردی
به صندلی خودت و بذاری از
موسیقی لذت ببرم.

برادرت آرماند
سن-ژوست در خطرده.



نامه تشون می‌ده که برادرت آرماتد سن-ژوست
نه تنها با دشمنان فرانسه همدلی دارد، بلکه به
گروه رازیانه سرخ کمک می‌کنه، اگه نگم که
عضو شبکه‌ی اونه.



بین کاغذها به نامه‌ای بود که به
سر اندرو فولکس نوشته شده
بود، و نویسنده برادر تو
آرماتد سن-ژوسته.

خب؟ و؟



باید بهت اطمینان بدم که این کارهای
برادرت جای هیچ‌گونه توجیهی باقی نمی‌ذاره.

چاولین، تو خیلی برای
تشخیص هویت رازیانه
سرخ مشتاقی.



اگه بهم کمک کنی در پرونده
برادرت آرماتد سن-ژوست کمک
قابل توجهی می‌کنم.

یعنی چی؟



گوش کن؛ بین کاغذهایی که
از سر اندرو کشف شده، به
پادداشت کوچیک هست... بیا،
بخونش.



... و تو می‌خواهی در
عوض امنیت برادرم
آرماتد، برات کار
جاسوسی انجام بدم؟

رازیانه سرخ بدترین
دشمن فرانسه است.

اگر میخواهی مرا
دوباره ببینی، در
باله گ. خواهیم بود

مارگاریت می‌خواند.

رازپاته سرخ!... و باله گا. یعنی باله گرینویل...
رازپاته سرخ امشب در باله گرینویل خواهد بود.

منم یادداشت رو
همینطور تفسیر
می‌کنم.

این یادداشت
یعنی چی؟

یه نشونه اینجا در گوشه‌ی
یادداشت هست، یه گل سرخ.

اگر میخوا
دوباره
می در
باله گا. خواهیم بود

چاولین، تو می‌خواهی
من چکار کنم؟

تو به عنوان باتو بلکنی می‌تونی برام
جاسوسی کنی، و هیچ کس بهت شک
نمی‌کنه... در باله امشب به تمام
مردانی که با سر اندرو و لرد تونی
صحبت می‌کنن دقت کن... بفهم که
کدومشون اون رازپاته ملعونه. و من
از طرف دولت فرانسه قول می‌دم که
برادرت در امنیت باشه. اگه اشتباه
کنی، برادرت آرماند سن-ژوست
خواهد مرد.

در همین زمان بعد از اینکه جاسوسان
چاولین، لباس‌های سر اندرو و
لرد تونی را در استراحتگاه ماهیگیر
تفتیش کردند، آنها را مثل زندانیان
به خاتهای متروک بردند.

زندانیان با نقشه چاولین، هنگام صبح
فرصت یافتند از خاتهِ قدیمی فرار کنند.

زود باش، تونی! باید
به سرعت بریم لندن.



سر اندرو و لرد تونی سوار بر اسب با شتاب به سوی لندن تاختند.

باله لرد گرینویل --- لرد تونی و سر اندرو درحالیکه اندکی بیحال به نظر می‌رسند وارد می‌شوند. و با سیر پرسی شوهر مارگارت بلکنی صحبت می‌کنند.

بعدتر --- مارگارت می‌بیند که لرد تونی ناگهان یک تکه کاغذ را مخفیانه به دست سر اندرو می‌دهد.

در اتاق پر زرق و برق و روشن باله، مارگارت به این فکر می‌کند که کدام یک از مردانی که اطرافش هستند رازیانه سرخ است.

سر اندرو در یک اتاق کوچک خالی یادداشت را می‌خواند... مارگارت، بی توجه پشت سرش نزدیک اوست.

مارگارت رتبه و جایگاه اجتماعی‌اش را فراموش کرده... اکنون تنها مسئله مهم برای او نجات جان برادرش است که در خطر قرار دارد.



سرگیجه‌ام داره رفح
می‌شه، نگران من نباش
سر اندرو.

مارگارت نشسته و چشماش ظاهرا
بسته است... او دارد به برادرش فکر
می‌کند



شما ناخوش هستید
باتو بلکنی؟

زودتر به
صندلی بیار!

سر اندرو رویش را
برمی‌گرداند، و مارگارت
طوری تلو تلو می‌خورد
که انگار دارد غش می‌کند.

وقتی سر اندرو شروع
می‌کند کاغذ را روی
شمعدانی بسوزاند،
مارگارت آن را از
دستش می‌گیرد.



چرا اینطوری به من خیره شدی؟

سر اندرو با
تعجب به او
خیره می‌شود.



سر اندرو چقدر تو باهوش
هستی. بوی سوختن کاغذ
برای رفح سرگیجه خوبه.

شرط می‌بندم این آخرین
نامه‌ی عشقت است، برای همین سعی کردی
بسوزونیش تا من نبینم.



وای! مراقب شمع‌ها
باشید سر اندرو!

در هر صورت بدون شک این
یادداشت مال منه.

سر اندرو حرکت تنندی برای گرفتن یادداشت انجام
می‌دهد و در نتیجه میز و شمعدان واژگون می‌شود.

مارگارت سراسیمه نگاهی سریع به برگه می اندازد.

شرم آورده سر اندرو، برای اینکه
نذاری من نامه عشقت رو بخونم،
حاضری اینجا رو به آتش بکشی.

در گوشه
برگه علامت
رازیانه سرخ
بود.

من فردا به سمت فرانسه میروم. برای
راهنماییهای بیشتر من را دقیقاً در ساعت
یک نیمه شب در اتاق
پذیرایی ملاقات کن.

خبری برام داری؟

بله.

مارگارت تو
می تونی من رو
نجات بدی.

افکار مختلف در ذهن مارگارت با هم در
جنگند... آیا او باید خودسرانه به مردی شجاع
خیانت کند تا جان برادر عزیزش را نجات دهد؟

چاولین پیش مارگارت می آید.
آرماتد سن-ژوست باید به هر قیمتی
نجات بیابد... مارگارت محتوی
یادداشت را افساء می کند.

نه، اما ساعت یک
ملاقاتش می کنم.

تو می تونی رازیانه
سرخ رو ببینی، اما
نمی شناسیش.

سر اندرو... اون بهش
هشدار خواهد داد.

فکر نمی کنم.



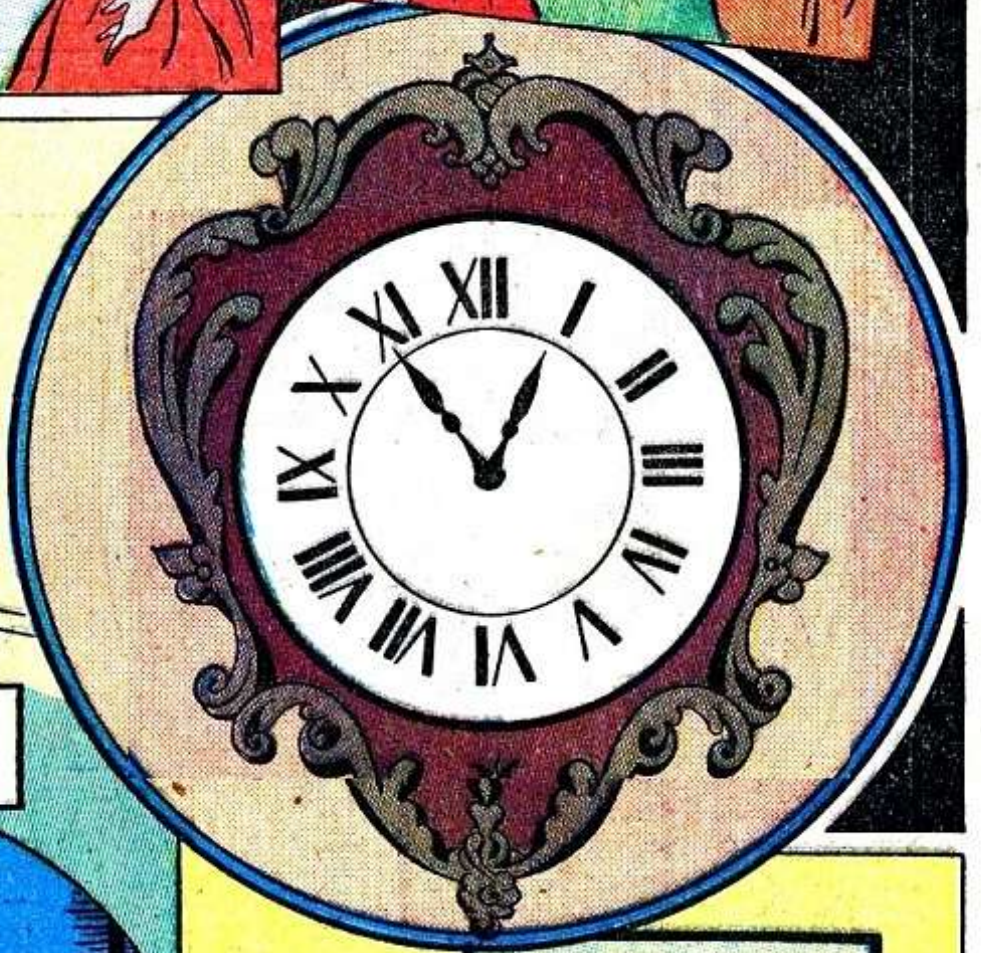
روزی که رازیانه سرخ در
فرانسه زندانی بشه، برادرت
اینجا در انگلستان در امنیت
پیش خواهر عزیزش خواهد بود.

و برادرم آرماند
چی می‌شه؟

مردی که ساعت یک در اتاق پذیرایی باشه،
توسط ماموران من تعقیب می‌شه... اون مرد
باید همون رازیانه سرخ باشه.



هیچ کسی اینجا نیست،
خب صبر می‌کنم.



چاولین وارد اتاق پذیرایی شد. خوشبختانه
کسی آنجا نبود.



... و آنجا در یک گوشه تاریک اتاق، سر پرسى بلکنی
نشسته بود، درحالی‌که چشماش بسته بود و صدای آرام
خروپفش به گوش می‌رسید... شوهر گیج و خواب آلود
مارگارت.

چاولین یک بار دیگر به
اطراف نگاه کرد.

چاولین اتاق پذیرایی را ترک می‌کند.

هوممم... یعنی همچنین چیزی امکان داره؟ خب، خواهیم دید.

مارگارت به دیدن او آمد.

من فقط شوهر شما رو دیدم خاتم... روی میل خوابش برده بود.

آیا رازیانه سرخ رو دیدی؟

هیچ کس.

هیچ کس دیگه‌ای نیومد توی اتاق؟

خون او در عوض خون برادرت آرماند سن-ژوست.

دستم به خون اون مرد شجاع آغشته خواهد شد.

نتونستم به برادرم آرماند کمک کنم. حالا چه اتفاقی براش می‌افته؟

جون برادرت به مویی بسته است، مگر اینکه من رازیانه سرخ رو در خاک فرانسه دستگیر کنم. اما نا امید نشو. مطمئنم که اون روز نزدیکه.



صبح روز بعد، مارگارت با صدای پایی از پشت در اتاقش بیدار شد. کسی یک نامه زیر در انداخته بود.



نامه از شوهرش بود.

یک کار فوری پیش آمد که نیاز بود به سرعت بروم. باید با کشتی به فرانسه بروم. من را ببخش که خداحافظی نکردم. با تمام عشقم پرسبی

پرسبی، تو که اینطوری نبود. چه کاری پیش اومده که باید از اینجا بری؟

کار خیلی محرمانه‌ایه. حتی برای تو هم نمی‌تونم فاش کنم.

اصلاً از این کار محرمانه خوشم نمیاد.

نترس باتوی عزیزم. وقتی برگردم همه چیز رو برات خواهم گفت.



مارگارت، با لباس‌های داخل خات‌اش به سمت حیاط دوید... سیر پرسبی آماده سوار شدن بر سریعترین اسبش بود.

مارگارت به داخل خانه برمی‌گردد... وقتی از کنار در اتاق مطالعه خصوصی سر پرسی می‌گذرد، پایش روی شیء کوچکی می‌رود.

خیلی زود!

برمی‌گردد؟



این دیگه چیه؟



حلقه رویه تختی داشت که یک گل کوچک ستاره مانند روی آن حک شده بود... علامت رازیانه سرخ!

یک حلقه طلا بود.





آیا امکان دارد که سر پرسی، شوهر من، رازیانه سرخ باشه؟



او حلقه را در دستش گرفت و به سوی باغ بیرون دوید.



اومدم به خبری رو بهت بگم، امروز صبح یادداشتی دریافت کردم... از رازیانه سرخ بود.

چی نوشته بود؟



کنتس دوتورنی، که به تازگی توسط رازیانه سرخ نجات یافته بود، وارد باغ شد...

عزیزم، بهم گفتن که توی باغ هستی.



مارگارت، حالت خوب نیست؟

گفتی که... رازیانه سرخ امروز رفته...



نوشته بود، «نترس، ای باتو! به فرانسه می‌روم تا شوهرت کننت دوتورنی را از گیوتین نجات دهم.»

این خیر ضربه سختی بود! اگر سر پرسی همان رازیانه سرخ بود... او احتمالاً در فرانسه به دست چاولین کشته می‌شد.

من رو ببخش... من حالم خوب نیست،
باید تنها باشم... می‌خوام برم تو خونه.
دنبالم نیا... ازت معذرت می‌خوام. زود
حالم خوب می‌شه.



بله، اما چی تو رو اینقدر
ناراحت کرده، رازیانه
سرخ کارش عالییه.



در تنهایی... حقیقت
وحشتناک بر مارگارت
سنگینی می‌کرد.
سر پرسی تنها کسی
بود که چاولین در اتاق
پذیرایی در باله گرینویل
دیده بود!

من چکار کردم؟



او برای نجات جان برادرش، شوهرش
را به سوی مرگ فرستاده بود.

من به سر پرسی
خیانت کرده‌ام.



پیام رسون این رو آورده. اون نامه رو
از به آقای محترم فرانسوی دریافت کرده.



کی این نامه رو
بهت داده؟

وقتی که مارگارت
نگران است که چه
باید بکند، خدمتکار
برایش نامه‌ای می‌آورد.

همان نامه مرگ آوری بود که امضای آرماند را
داشت، و در استراحتگاه ماهیگیر از سر اندرو
دزدیده شده بود. نامه‌ای که چاولین قول داده بود
در عوض خیانت به رازیانه سرخ، به مارگارت پس
بدهد.



اون آقای فرانسوی کجا بوده؟

مارگارت خدمتکار را مرخص کرد و دستور داد کالسکه چهار اسبه‌اش را آماده کنند.

پیام رسون گفت که کنار کاتال آبی منتظر به قایق بوده، تا به فرانسه بره. خاتم، من چیز بیشتری نمی‌دونم.



وضعیت

سِر پرسی با نام مستعار رازیانه سرخ، در راه فرانسه است تا کنت دو تورنی را نجات دهد. (و اگرچه مارگارت این را نمی‌داند او می‌خواهد برادر مارگارت آرماتد سن-ژوست را نیز نجات دهد.) در همین حال، مامور فرانسوی، چاولین به سرعت می‌رود تا سر پرسی را تعقیب کند، با این امید که او را در خاک فرانسه دستگیر نماید. جاییکه چاولین این قدرت را دارد تا سِر پرسی را به عنوان رازیانه سرخ اعدام کند.

باید برم سراغ سِر اندرو.
اون بهترین دوست سِر پرسی
هستش. می‌دونه چطور بهم
کمک کنه.



باید قبل از اینکه دیر بشه،
سِر پرسی رو خبر کنم.





به سوی لندن
برای دیدن
سر اندرو

فرصتی برای توضیح دادن نیست، یاور کنید...
چاولین نقشه نجات کنت دو توری رو فهمیده.



و همینطور نجات برادرت
آرماتد سن-ژوست. سر پرسی
نقشه نجات اون رو هم داره.



در خانه سر اندرو

یاتو بلکنی، تو این
رو از کجا می دونی؟
همه چیز رو برام
بگو!

سر اندرو، باید بهم کمک
کنی... چاولین، مامور
دولت فرانسه می دونه که
سر پرسی رازیاته سرخه.



بهم بگو چه
کاری می تونم
برات انجام بدم.
جان من در
خدمت رهبرم،
رازیاته سرخ،
هستش.

برادرم آرماتد؟ سر اندرو!... من
یه برادر و شوهرم خیانت کردم.
باید بهم کمک کنی نجاتشون بدم!



فورا به ساحل می ریم. من خودم رو
مستخدم شما جا می زنم. نباید توجه
دیگران رو به خودمون جلب کنیم.



بهم کمک کن
برم فرانسه بهشون
هشدار بدم!

هنگام شب مارگارت و سر اندرو در استراحتگاه ماهیگیر توقف می‌کنند... در کنار کاتال آبی فرانسه.

مارگارت را با کالسکه به دُور می‌برند. سر اندرو با ظاهر میدل پشت سرشان می‌آید.

امشب نمی‌تونیم. توفان بدی از سمت فرانسه به راه افتاده.

تغییر چهره‌ت عالییه. فهمیدی چه وقتی می‌تونیم سوار قایق بشیم؟



روز بعد، مارگارت و سر اندرو با قایق راهی فرانسه می‌شوند.

صبر کن، اگر ما نتونیم امشب بریم، دشمن ما هم نمی‌تونه. توفانی که ما رو متوقف کرده، چاولین رو هم متوقف می‌کنه.

اما ما باید بریم!



یک شهر بندری در فرانسه.

اول باید به یه مسافرخونه‌ای سر راه نگاه کنی. جاییکه سر پرسی باهانش آشناست... مسافرخانه گریه خاکستری.

من از این جا خوشم نمیاد.

«گریه خاکستری»، مسافرخانه‌ای کثیف و بد بو بود.



اومد اینجا و شام سفارش داد و رفت.



انگلیسی بلند فد؟
امروز؟... پله...

سلام آقای مسافرخانه دار. باتوی
من، دنبال په مرد انگلیسی بلند فد
می‌گرده. اون رو اینجا ندیدی؟



اگه سِر پرسی اینجا بوده، چاولین
هم دنبالش خواهد اومد.



اما الان کجاست، می‌دونی؟

رفت به اسب و ارایه بگیره.



خب تصمیمون رو گرفتیم، آقا!
باتوی من، اینجا استراحت
می‌کنه. اتاق داری؟

په اتاق زیر شیروانی، بالای
پله‌ها دارم. اگه می‌تونید
کرایهش رو بدید مال شما.



زندگی سِر پرسی بستگی به این داره
که از خطر چاولین مطلع بشه. اینجا
منتظر می‌مونم. تو برو به جاده و
دنبال سِر پرسی بگرد.



دو مرد وارد مسافرخانه می‌شوند.



مارگارت برای استراحت به اتاق زیر شیروانی می‌رود. از میان در، پایین پله‌ها را زیر نظر می‌گیرد.



شهروند دیگر دستیار چاولین، «دسگاس»، است.

چاولین!

چهره مردی که خودش را مثل یک کشیش فرانسوی درآورده خون را در رگهای مارگارت منجمد می‌کند.

بله، برایش تله گذاشتیم.

بهم بگو... آیا برای رازیانه سرخ تله گذاشتید؟



سر جاده‌ها نگهبان گذاشتی؟

بله، تمام جاده‌ها نیروهای گشتی دارن. به محض اینکه مرد انگلیسی خودش رو نشون بده، به دام ما میفته... بوم!

رازیانه، دوتورنی پیر و آرماتد سن-ژوست رو توی یه کلبه ماهیگیری ملاقات خواهد کرد... کلبه‌ی «پیر بلانکاره»، اونجا رو می‌شناسی؟





حالا برو دستورات رو به نیروهای
گشتی بگو و بعد زود باده تا سرباز
بیا اینجا تا از این مسافر خونه
محافظة کنن.



نه، اما چند تا سرباز می فرستم
تا کلبه پیر بلاتکار رو پیدا کنن.

خوبه! و یادت باشه که
اون انگلیسی بلند قد رو
زنده بگیرد.



فرار کن، سر پرسى!
این دشمن جون توست،
تو رو به کشتن خواهد
داد!

بالا زیر شیروانی،
مارگارت تقریبا
جیغ می کشد تا
به سر پرسى
هشدار بدهد.



چند دقیقه بعد، سر پرسى به
مسافر خاتنه وارد می شود.

سلام به شما! هیچ
کسی اینجا نیست؟
اون مسافر خاتنه دار
مسخره کجاست؟



اصلا اینطور نیست...
از دیدنت خوشحالم.
فکر می کردم تو در
انگلستان باشی. از
دیدنت در اینجا
جا خوردم.

متاسفم، ظاهرا با
اومدم باعث ناراحتی
تو شدم.

باید به جوری
معطلش کنم تا
سربازها سر برسن.

چاولین، اینجا چکار
می کنی! هیچوقت فکر
نمی کردم تو رو اینجا
ملاقات کنم.

چاولین، که قلبا
شخص بزدلی
است از سر پرسى
می ترسد.



می‌دونی، هر چی به ساعت بیشتر نگاه کنی، زمان زودتر پیش نمی‌ره. منتظر دوست هستی؟

بله، منتظر یکی از دوستانم هستم.

نه نمی‌رم پاریس، فعلا پاریس برای من جای خیلی ناراحت کننده‌ایه.

تو داری میری به پاریس، سِر پرسی؟



مارگارت صدای پای سربازان را از بیرون می‌شنود. او می‌خواهد به سر پرسی هشدار بدهد.

خیلی در تغییر چهره استادی، چاولین. می‌خوای با این ظاهرت کی رو فریب بدی؟
بعدا معلوم می‌شه.

تازگی از یه تاجر تنباکو، انفیه خیلی خوبی خریدم... دوست داری بو کنی؟!



وقتی‌که چاولین روی صندلی کنار آتش می‌نشیند، سِر پرسی انفیه دانه‌اش را که روی میز است پر از فلفل می‌کند.

به مدت چندین دقیقه چاولین کور، کر و لال می‌شود... عطسه‌های پشت سر هم تقریبا او را خفه می‌کند.



چاولین با شدت آن را بو می‌کشد... و فلفل‌ها وارد بینی‌اش می‌شود.

دسگاس با سربازان
برمی‌گردد.

کجا بود؟

رازپاته سرخ! اون رو
دیدي؟

مسافرخونه رو
کمتر از پنج دقیقه
قبل ترک کرد!

ما چیزی ندیدیم. هنوز زوده،
ماه در نیومده و هوا تاریکه.



و تو هم پنج دقیقه دیر اومدی دوست من!
یک بار دیگه رازپاته سرخ از بین انگشتام
در رفت، اما این اتفاق دیگه نمی‌افته.

حدس می‌زنم که رازپاته سرخ رفته تا با
دوتورنی و آرماتد سن-ژوست در کلیه پیر
بلانکاره ملاقات کنه... باید اونجا رو پیدا کنیم!



یه دستفروش به اسم «روبین» کمتر از یه ساعت
پیش با یه مرد انگلیسی بلند قد صحبت کرده.

آه! خب؟



مارگارت که بسیار نا امید است، هنوز
مشغول تماشای دشمن شوهرش است.

بعدهتر

تو توستم رو بین رو پیدا کنم، اما دوستش رو که یه پیرمرد آورد.

بیارش پیش من. توی مسافرخونه ازش تحقیق می‌کنم.



اونها در مورد یه اسب و ارایه صحبت کردن که مرد انگلیسی می‌خواسته کرایه کنه تا بعد از دراومدن ماه از اینجا بره.

الان اون وقت رسیده... من یا اون دستفروش حرف می‌زنم.



مارگارت از در اتاق زیر شیروانی جذب تماشای ماجرا شده. یک چیزی در پیرمرد دستفروش بود که به طرز میهمی آشنا به نظرش می‌آمد... او را کجا دیده بود؟

رفیق پیر، دوستت کجاست، رو بین و مرد انگلیسی کجان؟

عالیجناب، دوستم یا اون مرد انگلیسی چونه می‌زدن سر مبلغ کرایه اسب و ارایه، و بعد رفتن دنبال کارشون.



من به مرد انگلیسی گفتم که اسب و ارایه‌ام از بارکش کهنه و اسب تبیل رو بین خیلی تندترن.

بله، عالیجناب. یا خیال راحت.

تو می‌تونی با اسب و ارایه‌ات به رو بین و مرد انگلیسی برسی؟



ی‌ک چیز‌ی در چهره دستفروش بود که مارگارت نمی‌توانست از فکر چشمان او خارج شود.



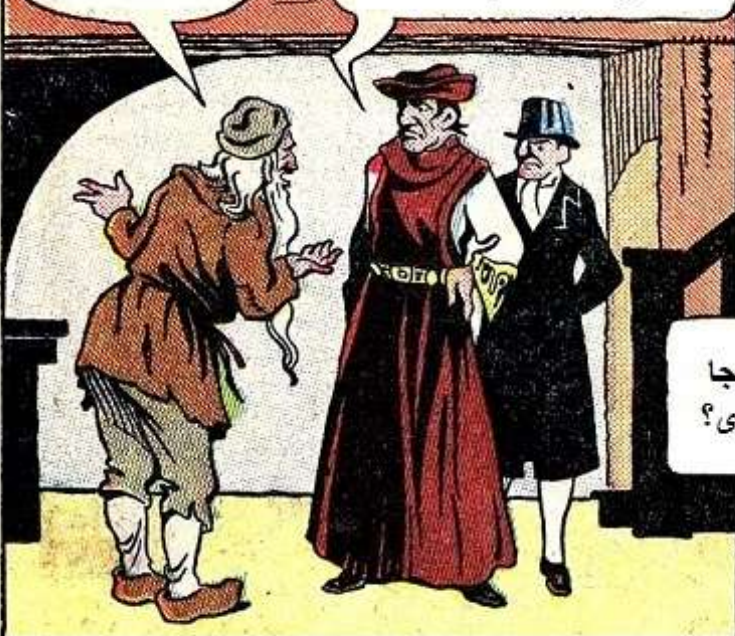
من تو و ارباب‌ت رو کرایه می‌کنم... معامله قبوله؟

اوه، حتماً آقا! کجا دوست داری بری؟



به اندازه کافی می‌دونی. می‌خوام برم دنبال او مرد انگلیسی که سوار اربابه دوستت شده.

اون بهم مقداری نقره داده تا به کسی چیزی نگم.



اونها از جاده سن-مارتین به سمت کلیه پیر بلاتکاره رفتن.



این سکه‌های طلا رو بگیر و حرف بزن. اونها از کدوم راه رفتن؟



این همون خبریه که می‌خواستم بشنوم. چقدر طول می‌کشه تا ما رو یا ارباب‌ت ببری اونجا؟

اسب و ارباب‌ت همین حالا آماده است... می‌تونیم الان حرکت کنیم.



یادت باشه پیر احمق! اگه بخوای
من رو فریب بدی، می‌دم سربازام
اینقدر بهت بزنی که دیگه چیزی
رو نبینی.



در همین حال، که چاولین آماده انداختن سِرِ پرسی
در تله است... آرماند سن-ژوست و گنت دوئورنی
در حال رفتن به کلبه پیر بلانکاره هستند. جاییکه
انتظار دارند رازیانه سرخ به ملاقاتشان بیاید و
نجاتشان بدهد.



تله آماده بود ---

دوئورنی و آرماند سن-ژوست در
کلبه پیر بلانکاره منتظر بودند. فقط
رازیانه سرخ می‌توانست جان آنها
را نجات دهد. درحالیکه سربازان
چاولین منطقه را تحت نظر داشتند...
و خود چاولین، از جاده سن-مارتین
به سمت کلبه پیر بلانکاره پایین
می‌رفت... اما رازیانه سرخ کجاست؟

اما اگه ما مرد
بلند قد انگلیسی رو
پیدا کنیم، سکه‌های طلای
بیشتری پاداش می‌گیری.
قبوله؟

قبول می‌کنم.



و در کانال یاریک آبی انگلستان که فاصله میان
آرماند سن-ژوست و دوئورنی از آزادیشان است...
یک کشتی کوچک بادبانی به شکلی مرموز نزدیک
ساحل در اطراف کلبه پیر بلانکاره در حرکت است.

مسافرخانه گریه خاکستری



مارگارت از پنجره اتاق زیر شیروانی می بیند که ارایه و سربازان می روند و در تاریکی شب قدم به راه می گذارند.



مارگارت با عجله از مسافرخانه بیرون می دود، به این امید که به طریقی بتواند به سر پرستی هشدار بدهد.



جاده سن-مارتین. مارگارت در سایه اطراف جاده به دنبال ارایه و سربازان می رود... این شب پر از وحشت است.



ارابهات کند حرکت می کنه. من فکر کردم می تونی به دوستت و اون مرد مسافر انگلیسی برسی.

اونها زیاد دور نشدن، می تونم جای چرخ های ارایه شون رو ببینم.



گوش کن! صدای نزدیک شدن مردان اسب سوار رو می شنوم!

نمی خواد جوش بزنی. اونها سربازای من هستن، دارن میان گزارش بدن.



ارابه توقف می کنه. و زیر پوشش تاریکی، مارگارت تلاش می کنه به آن نزدیک شود.



سواران به ارابه متوقف شده می‌رسند.

چه خبر؟

یه کلیه کهنه این نزدیکی پشت صخره‌ها پیدا کردیم. وقتی داشتیم نگاه می‌کردیم دو تا مرد واردش شدن. یکی جوان بود و دیگری پیر.

مرد پیر باید کنت دو توری باشه، و جوان برادرم آرمانده.

مروری بر آنچه رخ داده --- چیزهایی که سربازان از درون کلیه دیدند و شنیدند.

شما کلیه پیر بلاتکاره رو پیدا کردید!... و دو تا از دشمنان فراتسه رو! دیگه چه اتفاقی افتاد؟

پیاده و مخفیاته به کلیه نزدیک شدیم. حرف زدنشون رو شنیدیم.

کنت دو توری ما نمی‌تونیم بیشتر بریم جلو، باید اینجا منتظر رازیاته سرخ باشیم تا بیاد و ما رو بیره پیش اون کشتی که فراره باهش بریم انگلیس.

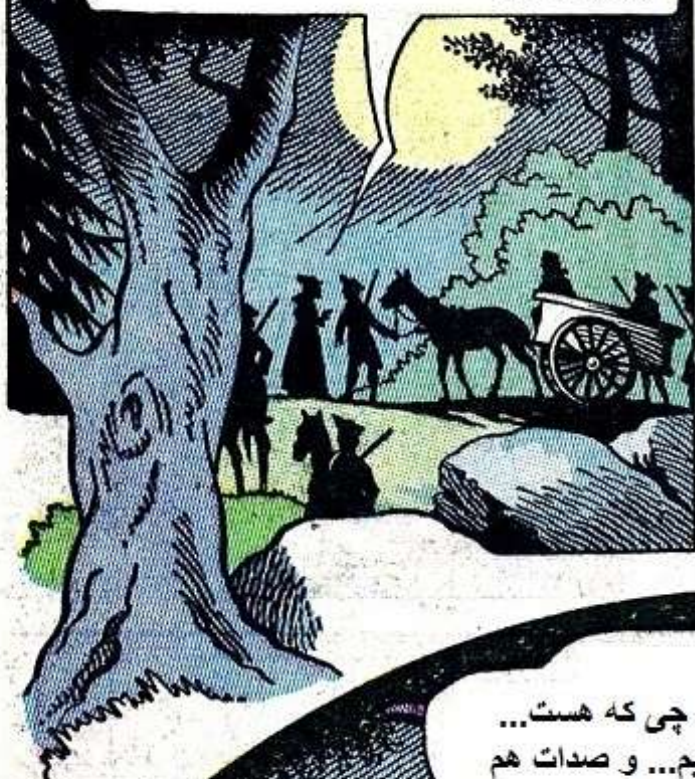
وقتی چاولین مشغول صحبت است، پیرمرد آرام پیش خودش لیخند مرموزانه‌ای می‌زند.

خوبه! به دام افتادن! وقتی رازیاته سرخ وارد کلیه بشه هر سه تا رو می‌گیریم!

قبل از اینکه از صخره بریم پایین، جلوتر برو
و دیده‌باتی کن. شاید مرد بلند قد انگلیسی
رسیده باشه.

خیلی خوبه!
ما رو راهنمایی
کن.

کلیه نود متر دورتره... در
نیمه راه، کنار صخره.



و تو... اسم لعنتیت هر چی که هست...
همینجا بمون تا ما برگردیم... و صدات هم
در نیاد. این به دستوره!



خیلی خب... پس ما بیا، شاید
اطلاعاتت درباره این منطقه به درد
بخوره. اما صدات در نیاد، پیر احمق!



اما عالیجناب، من پیر و ناتوانم.
می‌ترسم توی این جاده خلوت و
تاریک بمونم. من رو تنها نذارید...
اجازه بدید با شما بیام.



وقتی مارگارت به صخره می‌رسد، کشتی بادبانی مرموز را در کاتال آبی می‌بیند.

این شبیه کشتی بادبانی سیر پرسیه... اسمش بود «رویای روز».

مارگارت مثل یک روح به دنبال آن مردها می‌رود.

زندگی و آزادی در اون کشتی انتظار سیر پرسه رو می‌کشه... و مرگ در کلبه ماهیگیر منتظرشه.

کلبه پیر بلانکاردا!

مارگارت برای هشدار به فراریان داخل کلبه عجله دارد، و پایش می‌لغزد و سقوط می‌کند.

لحظه‌ای بعد... سربازان چاولین به او می‌رسند و دستگیرش می‌کنند.

ساکت!

باتو بلکنی، چه غافلگیری‌ای. امیدوارم من رو ببخشی که اینجا تتهات می‌ذارم. سر راه ما قرار گرفتی... بعد به کار شما رسیدگی می‌کنم.



داخل کلیه‌ای که اونجاست، کنت دوتورنی منتظره، و برادرت آرماند هم همراهشه. راه فراری ندارن. گرفتار شدن!



دسگاس، به سربازات بگو پناه بگیرن و کلیه رو محاصره کنن. بهشون بگو حرکتی نکنن تا مرد انگلیسی بلند قد از راه برسه... این دو نفر هم اینجا می‌مونن. اونها بیش از اون می‌ترسن که برامون مشکلی درست کنن.



یک بار دیگر پیرمرد به شیوه مرموز خودش لبخند می‌زند.

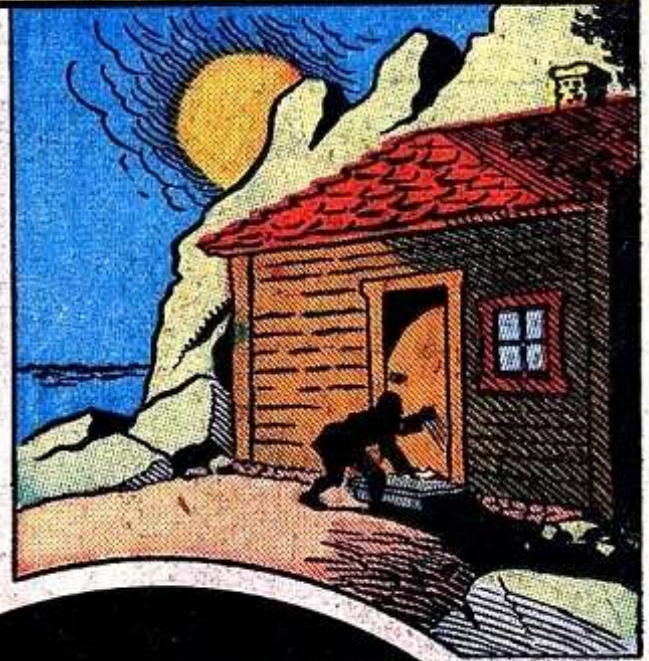
اگه کلکی تو کارت باشه، وضعیتت سخت می‌شه. رفتارت خوب باشه... وگرنه ممکنه بگم بکشنت.



باتو بلکنی، اگه برای زندگیت ارزش قائلی، همینجا بمون و سعی نکن برای خیر کردن مردای نوی کلیه فریاد بزنی... هیچ‌گونه هشدار تو نمی‌تونه چون سیر پرسی... رازیاته سرخ، رو نجات بده!



وقتی چاولین دارد مارگارت را ترک می‌کند، مردی در تاریکی شب از میان سایه بیرون می‌خزد و پیامی را زیر در کلیه می‌اندازد.



ناگهان صدایی قدرتمند سکوت شب را می‌شکند.

صدای سر پرسی.

این صدای رازیاته است!

خدا پادشاه را حفظ کند!



مارگارت خودش را از بند آزاد می‌کند.

بذار من رو بکشن! نمی‌تونم اجازه بدم تا سر پرسی و برادرم آرماد رو دستگیر کنن!



مارگارت با جیغی بلند برای هشدار، به سمت کلیه دوید.



جونتون در خطر، فرار کنید... فرار کنید! به رازیاته خیانت شده... فرار کنید!





اون زن رو بگیرید!
نذارید جیغ بکشه!



این یعنی چی؟

انگار بال در آوردن
و پرواز کردن.

کلبه خالی
است!

دستور دادم که نذارید کسی
زنده فرار کنه!... برید دنبالشون،
همتون! پخش بشید و پیداشون
کنید!



شما گفتید که سربازها بی حرکت توی مخفیگاهشون بمونن تا وقتی اون مرد انگلیسی بلند قد، رازیاته، خودش رو نشون بده و وارد کلبه بشه.

منظورت اینه که من بهشون گفتم بذارن اونها فرار کنن؟!...
ایله!



قریان سربازها فقط داشتن دستورات شما رو اطاعت می‌کردن.

دسگاس، چطور آرماند سن-ژوست و دوتورنی تونستن فرار کنن؟



صدای پارو زدن هم میاد. آرماند سن-ژوست و دوتورنی دارن به داخل کاتال آبی پارو می‌زنن.

گوش کنید! صدای شلیک از ساحل میاد.



احمق‌ها!

بنابراین وقتی اون دو مرد کلبه رو ترک کردن، سربازای ما هیچ کاری نکردن چون هنوز اون انگلیسی بلند قد خودش رو نشون نداده بود.

کشتی کوچک بادبانی سیر پرسی، منتظر مردان فراری است.



از دستمون فرار کردن! دیگه نمی‌شه اونها رو گرفت. اما رازیاته سرخ باید هنوز این نزدیک باشه.



اون کشتی مال رازیاته است!

در کلبه ماهیگیر، یک تکه کاغذ مجاله
شده را به دست چاولین می‌دهند، که
علامت رازیانه سرخ روی آن است.

داخل کلبه، عالیجناب.

از کجا پیداش کردید؟



در همین حال، دستفروش پیر
که با مارگارت تنها مانده،
بندهای او را باز می‌کند.



ما نیم ساعت تا نیمه شب وقت داریم. آرماند
سن-ژوست و دوتورنی رو از دست دادیم اما
می‌تونیم رازیانه سرخ رو بگیریم... تا
لنگرگاه شیطان چقدر فاصله است؟

عالیجناب، ده دقیقه.
من اونجا رو خوب
می‌شناسم.



یادداشتی از رازیانه
به آرماند سن-ژوست
و دوتورنی.

وقتی من فریاد کشیدم

«خدا پادشاه را حفظ کند»،

کلبه را ترک کنید و سوار قایق

پارویی شوید و به سمت کشتی بادبانی

بروید. به کاپیتان بگویید من را

نیمه شب در «لنگرگاه شیطان»

سوار کند.

نزدیک آنجا --- پیرمرد
مارگارت را آزاد کرده.

گفتی پیر...
مارگارت دقیق‌تر
نگاه کن!

پیرمرد، خدا بهت
برکت بده.



هر کس بتونه رازیانه سرخ رو در لنگرگاه
شیطان بگیره، یک هزار فرانک پادشاه داره!
من بعد از شما میام، اول می‌خوام سری به
اون ارابه ران پیر و مارگارت بلکنی بزنم.





بله، مارگارت من بودم.

تو! تمام این مدت این تو بودی؟



مارگارت آنچه را می بیند نمی تواند باور کند.

سیر پرسی، شوهر عزیزم... تو هستی؟ چطور ممکنه؟



حالا وقت این صحبت ها نیست. چاولین داره برمی گرده... نگاه کن!

اوه، پرسی، تو خیلی شجاعی و من چنین خیانتی بهت کردم. تمام این وضعیت تقصیر من هستش.



اما چرا تو چاولین رو به این کلبه آوردی؟

تا اون رو از مسیر دور کنم. می دونستم که نمی تونم از دست نیروهای گشتی چاولین فرار کنم، پس به اریه گرفتم و به نیروهای چاولین پیوستم. اون هرگز حدس نمی زنه.



خب پس اینجا، باتو بلکنی... بزودی به کار تو رسیدگی می کنم، اما اول باید بدی خودم رو به این اریه ران بپردازم.

تو سهم خودت رو در معامله انجام ندادی، اما من سهم خودم رو می‌پردازم... دسگاس، کمر بند چرمیت رو بده من. اینقدر این پیر متقلب رو می‌زنم تا استخوانهایش درد بگیره.



معامله رو یادته؟ آگه ما انگلیسی بلند قد رو می‌گرفتیم تو ده سکه طلا پاداش می‌گرفتی... آگه نه، شلاق می‌خوری.



خفه شو پیرمرد، اولین شلاق رو بخور!

به من دست نزن، چاولین!



ارابه ران پیر دیگر فروتنانه رفتار نمی‌کند.



سیر پرسی آماده مقابله با چاولین می‌شود.



پای چاولین سِرِ پرسی را نقش بر زمین می‌کند.

چاولین سِرِ پرسی را تشخیص می‌دهد.

این برات درس خوبیه!

آماده باش، چاولین، پست فطرت!

رازیانه سرخ! دوباره
همدیگه رو دیدیم!



رازیانه سرخ و
مامور فرانسوی با
هم درگیر می‌شوند.

یک ضربه سریع تعادل چاولین را به
هم می‌زنند... دسگاس حمله می‌کند.



سگ انگلیسی!



چاولین با چاقویش برمی‌گردد.



رازپناه سرخ، دسگاس را روی چاولین که در حال حمله است پرتاب می‌کند.



چاولین و دستیار شریرش به پایین صخره سقوط می‌کنند.



مارگارت و سیر پرسی تا اینجا در امنیت هستند.

نگاه نکن. خیلی وحشتناکه. اونها دیگه به هیچ کس آسیب نمی‌رسونن.



اون دوست قدیمی ما سیر اندرو است. بعد از اینکه تو رو در مسافرخانه‌ی گریه خاکستری ترک کرد، من در خیابون دیدمش... سیر اندرو تمام مدت دنبال ما میومد.

دوستان من، زود باشید! کشتی منتظر ماست تا به انگلستان بریم.



یکی داره میاد!



آنها با عجله از شیب صخره
پایین می‌روند.

سیر پرسبی توضیح می‌دهد.

مردان چاولین در ساحل
نگهبانی می‌دن، ما رو
پیدا می‌کنن.

امشب ما رو پیدا نمی‌کنن. وقتی نقشه فرار رو
داخل کلبه انداختم، یه نقشه تقلبی هم همراهش
بود تا همونجا باقی بمونه... چاولین اون رو
پیدا کرد و سربازانش رو با سرعت به لنگرگاه
شیطان فرستاد... یعنی دو مایل در مسیر
مخالفی که ما می‌رییم.



فایق منتظر بود تا آنها را به کشتی بادباتی
ببرد، جایبکه در امنیت بودند.

آرماتد، برادرم.
حالا در امنیتیه!
بله، عزیزم. برادرت
آرماتد و دوستمون،
گنت دو تورنی اونجا
توی کشتی هستن.



خدا رو شکر که همگی
سلامتیم! دیگه هرگز پا به
فرانسه نمی‌ذاریم.

برعکس، عزیزم. حالا که چاولین
از سر راه کنار رفته، کارم تازه
شروع شده. من باید فردا به
پاریس برگردم.



